



## جلال آل احمد و غربزدگی

دکتر اکرم جودی - عضو هیأت علمی

حیات زیبایی!

بسحو بازی می‌توان دریافت که آل احمد، مسائل اجتماع را در یک خط عمودی، از بالا، و در یک قلمرو وسیع می‌نگرد و همین امر موجب می‌شود بسیاری رابطه‌ها که در کتب تاریخ، بعمد و آگاهانه غایب است، در ذهن بیدار او حضور یابد و بر ملا شود. می‌نویسد؛ و البته در اغلب موارد، تنها زاویه‌ها و گوشه‌هایی کمرنگ را نشان می‌دهد بی‌آنکه به تحلیل عمیق تاریخی بپردازد و خودش هم اقرار می‌کند که "من تاریخ نویسی نمی‌کنم، استنباط می‌کنم و خیلی هم سرعت؛ دلایل و وقایع را خود شما در تاریخ‌ها بجویید." (ص ۸۴) به دلیل همین طرح سریع مسأله و گذشتن سریعتر از آن - که ناشی از روح سرکش و پرخاشگر او هم هست - نوشته‌های او مخاطب هشیاری می‌خواهد که اطلاعاتی ولو اجمالی از تاریخ و اجتماع داشته باشد.

وقتی که او در یک نگرش کلی به تاریخ، حرکت موزیانه استعمار را در

بررسی است. در سالگرد درگذشت جلال آل احمد (۱۷ شهریور) ضمن طلب رحمت و غفران الهی برای او، "غربزدگی" را به مروری دوباره می‌نشینیم.

غربزدگی تصویری است از روزگاری که جلال آل احمد در آن می‌زیست و برخی از مسائل آن، امروزه در جامعه ما مصداق ندارد؛ لیکن کتابی است که همانند دیگر کتابهای جلال، اصرار دارد "اندیشیدن" و "چگونه اندیشیدن" را به خواننده بیاموزد و او را از محصور ماندن در جزئیات، بیرون برده، به وی نگرشی جامع دهد؛ این مهم اختصاص به عصر و زمانه معینی ندارد، بلکه اقتضای "بودن" است و لازمه "جاری شدن".

جلال در نوشته‌هایش عقل و احساس را در کنار هم دارد. با فریاد، مخاطبش را بیدار می‌کند؛ با استدلال و امی داردش که برخیزد و با شور خود، او را به حرکت درمی‌آورد. وی در این کتاب به تحلیل اجتماعی آفت غربزدگی پرداخته، اما چه تصویری می‌تواند عاطفی تر و تخیلی تر از این، تهی بودن یک غریزه را بنمایاند که "او مثل پوستی است که از پروانه‌ای بر درختی مانده"<sup>۱</sup> و در عین حال ناگفته بگوید که در گذشته، حیات داشته و چه

جلال آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸ ه.ش) از نویسندگان بزرگ دوره تاریک پهلوی است که عمر کوتاه خود را در جستجوی حقیقت سپری کرد و آنچه نگاشت علاوه بر ارزش ادبی و هنری، گنجینه اسنادی شد در افشای ماهیت حاکمان آن روزگار و کارگزاران فرهنگی ایشان که دل به مهر بیگانه بسته بودند و مردم را به آبشخور بیگانه سوق می‌دادند.

آثار جلال، بویژه "غربزدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" که مقالات اجتماعی و تحلیل گرانه او را دربردارد، لبه تیز شمشیر اوست در حمله به پدیده تجدد گرایی و مدرنیزاسیون پوچ نظام ستمشاهی. این آثار، در پاسخ به نیازهای اجتماعی روزگار او نوشته شده‌است، اما پدیده از خود بیگانگی و بیگانه گرایی، اختصاص به عصر و زمانه خاصی ندارد؛ تاریخ گذشته بشریت نمونه‌های آن را دیده است و آینده نیز عاری از آن نخواهد بود؛ از این رو، چنین نوشته‌هایی در هر عصر و زمانه خوانندگانی دارد و قابل طرح و

۱) آل احمد. جلال: غربزدگی، انتشارات رواق.

غارث نفت می‌بیند، خیلی سریع می‌تواند روابط پنهانی میان وضعیت حوزه امتیاز نفت داری را که در دامنه جنوب غربی کوه‌های بختیاری قرار داشته، با ممانعت از کوچ زمستانی ایل بختیاری دریابد و سر دیگر قضیه را در مشغول نگه داشتن ایل مزبور در جریان مشروطه ببیند و اینهمه را شرایط لازم برای غارت نفت و تأمین سوخت مطمئن برای دریاداری انگلیس در جنگ جهانی اول بداند و در ادامه جریان نفت، پرده از همزمانی اتمام جنگ و پایین آمدن مصرف خارجی بردارد و نیاز غارتگران را به بازارهای داخلی، امنیت کشور ایران و لزوم وجود یک دیکتاتور را که مؤید مصالح ایشان باشد، ببیند و روشنگری کند که کودتای رضاخان، پاسخ طبیعی به نیازهای مزبور بوده است (۸۴-۸۵).

دید کلی و ذهن تیزیاب او، علایم و نشانه‌های کنسرسیوم نفت را بر چادرها و ماشین‌آلات حفاریات باستان‌شناسی شاپور کازرون می‌بیند و می‌فهمد که "گیرشمن" باستان‌شناس چه مأموریتی می‌تواند داشته باشد و چرا دنبال سوابق مسیحیت در خارک می‌گردد. و باز درمی‌یابد که چرا "دمرگان" فرانسوی پیش از داری به حفاریات شوش پرداخته و چرا نتایج حفاریاتش در مجله "معادن" پاریس چاپ شده است (ص ۱۳۰).

جلال آل احمد با مخاطبی سخن می‌گوید که ذهن او نیز باید مثل ذهن خود وی بیدار و متوجه مسائل باشد؛ چه جای جای کلامش، وقتی رمزی از اسرار را سر می‌گشاید، خیلی تند و سریع تمام

می‌کند: "... سؤال اینجاست. بگذریم، سر بسته بگویم! بیش از این نمی‌توان صریح گفت و..." (ص ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲ و...).

از این نکته نباید صرف‌نظر کرد که جلال گرچه درد مردم را می‌فهمد، شدت مراقب مسائل اجتماعی زمان خویش است، در تاریخ جستجو می‌کند، پشت نقابها را می‌بیند، نقشه‌ها و توطئه‌ها را افشا می‌کند و ذهنی فعال دارد، با اینهمه یک ادیب و هنرمند درد آشناست تا یک جامعه‌شناس و فیلسوف تاریخ که با واقعیات و نتایج صرفاً منطقی سروکار دارد. چه بسا اتفاق می‌افتد که تحلیل او از یک قضیه، تحلیل عاطفی، هنری و مبالغه‌آمیز است و شاید هم غیر جدی. در هر حال، بکار بردن قیاسهای مع الفارق در برخی تحلیلهایش، ارزش استدلالی آنها را بشدت پایین می‌آورد و این تردید را ایجاد می‌کند که گویی بیشتر شامه قوی دارد تا استدلال مستند؛ البته باز هم تحرک بخشی خود را از دست نمی‌دهد. آنجا که می‌خواهد سوابق غربزدگی را در تاریخ ما بیان کند، می‌نویسد: "... درست است که آب حیات در ظلمات شرق بود، اما اسکندر که به جستجویش رفت، غربی بود و نظامی گنجوی از ماست که او را پیامبر خواند و با ذوالقرنین درآمیخت. جنات عدن نیز غربی است و عنبر همیشه از دریاهاى شمال غربی می‌آمده است و بغداد کعبه زندیقان مانوی در منتهای غربی فلات ایران بود و حتماً سپاه زنگ و روم را شنیده‌اید و اطلاق آن را به شب و روز یا به زلف و صورت دلبران. و شاید

به همین دلیل هیچ حرمسرایى در شرق، خالی از کنیزکان رومی نبوده است که مبشر روز و حامل سپیدی و سپید بختی بوده‌اند. حتی عرفان با همه شرق زدگی اش، شیخ صنعان بادیه‌نشین را در بند کنیزکی رومی، مرتد می‌کند و زتار بند. حتی نرگس خاتون، مادر مهدی موعود شیعیان نیز کنیزکی است در اصل رومی... (ص ۵۰-۵۱).

نکته قابل توجه دیگر این است که "غربزدگی" در سال ۱۳۴۰ بعد از کناره‌گیری جلال از جریانهای چپگرا و بازگشتش به مذهب نوشته شده است و در خود همین کتاب، تعریضها به عالم کمونیسم وجود دارد (ص ۲۵-۲۶)؛ اما آثار فکری گذشته نیز، بطور جسته و گریخته، در آن خودی نشان می‌دهد؛ مثلاً تبیین جلال از مسائل اقتصادی، بیشتر به تبیین چپ روانه می‌ماند و به زبان ماتریالیسم سخن می‌گوید:

"... برای من، غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه دو مفهوم اقتصادی است؛ غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه" (ص ۲۳).

"... ما اکنون نیز بقول مارکس، دو دنیا داریم در جدال... (ص ۲۶).

"بحث از نفی ماشین نیست یا طرد آن؛ هرگز! دنیاگیر شدن ماشین، جبر تاریخ است" (ص ۲۷).

"... ما ملل در حال رشد، سازنده ماشین نیستیم، اما به جبر اقتصاد و سیاست، و آن مقابله دنیایی فقر و ثروت، باید مصرف‌کنندگان نجیب و سر به راهی

باشیم برای ساخته‌های غرب" (ص ۲۷). او تا جایی پیش می‌رود که حتی برای حلّ مشکل صنایع بزرگ، طرح سوسیالیزه کردن آنها را پیشنهاد می‌کند (ص ۱۶۶). اما با همه اینها سرانجام راه نجات را در اسلام و وحدت مسلمانان می‌بیند و صریحاً اعلام می‌کند که تمامی گرفتاریهای ما در طول تاریخ، از آنجا ناشی می‌شود که مسلمانان در مقابل تعرضهایی که به عالم اسلامی می‌شد، احساس خطر نکردند و آن زمان که در قرون دور، دشمنان اسلام بیدار شدند، اینان به خواب غفلت فرو رفتند و در کشمکشهای بیهوده فردی، اجتماعی و عقیدتی افتادند (ص ۶۵)؛ و به پیشوایان روحانی جامعه در قرن اخیر، معترض است که چرا مسلح به سلاح دشمن نشدند و در قم یا مشهد ایستگاه رادیو - تلویزیون ایجاد نکردند که از طریق آن، قیام مردم را در سطح وسیعی علیه حکومت، رهبری کنند (ص ۸۲).

اکنون پس از گذشت چند دهه، آرزوهای جلال تسحق یافته و ایستگاههای رادیو - تلویزیونی در شهرهای مزبور تأسیس شده که به رواج معارف دینی و تبلیغات اسلامی می‌پردازند و از این رهگذر امکانات وسیعی را برای روحانیان حوزه علمیه فراهم می‌آورند تا مردم را به سوی تشکیل آرمانشهر اسلامی هدایت کنند؛ لکن ارائه این طرحها در زمانی که رسانه‌های گروهی جز رواج فساد و ابتذال رسالتی نداشتند، حاکی از تزیینی و روشن نگری طبقه پیشتاز روشنفکر - به معنی واقعی و

مثبت - است که آل احمد در زمره آنان بود.

جلال آل احمد به مسأله وحدت اسلامی - که نجات بدون آن حاصل نخواهد شد و ضرورتش، بسیار ژرف می‌اندیشید و معتقد است که رگه‌های سلطه استعمار در گذشته‌های بسیار دور ریشه دارد؛ در گذشته‌هایی که کلیت اسلام از دو جانب مورد حمله واقع شد: از شرق توسط مغولها و از غرب توسط صلیبیان (ص ۶۴). از همان زمان که پدران ما در خواب غفلت فرو رفتند و وحدت اسلامی در طول تاریخ دچار تلاشی شد، رفته رفته به طرف بی‌هویتی حرکت کردیم تا در عصر مشروطیت، این دمل سر باز کرد؛ و شهید شیخ فضل الله نوری به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی بالای دار رفت و نعش او بر سر دار، همچون پرچمی شد که به عنوان استیلای غریبزدگی برپام سرای ایران افراشته شد و نتیجه: از خود بیگانگی و فرنگی مآبی (ص ۷۸).

امروزه با گذشت زمان، وقوع انقلاب اسلامی و کنار رفتن پرده‌ها، به سادگی و راحتی می‌توان درباره عصر مشروطه و روشنفکری بیماری که از آن زمان در کشور ما زاده شد، قضاوت کرد؛ اما در عصر جلال، با آن اختناق حاکم بر جامعه و خفقان گرفتن بسیار کسان که می‌دانستند در جامعه چه می‌گذرد، اما مصلحت خویش را در سکوت می‌دیدند، شجاعت تحسین برانگیزی لازم بود که وی صریحاً اعلام کند روشنفکران صدر مشروطه جاده صاف کن‌های غریبزدگی بودند و مایه بدبختی ملت، که خرافات را به اسم

مذهب می‌کوبیدند؛ و نیز روشننگری کند که فراماسونها خوب و بد ندارند و همه‌شان سر و ته یک کرباسند (ص ۸۰). و از سوی دیگر افشا کند که شرق شناسان مشکوک، دلآلهای رسمی استعمارند (ص ۱۱۰). و راه نجات را نشان دهد که روشنفکران و رهبران، باید از پیشوایان مذهبی در هدایت مردم برای ملی کردن نقت درس بگیرند (ص ۱۱۱).

جلال آل احمد در فصلهای "جنگ تضادها" و "شیر علم" به بررسی وضعیت موجود جامعه غریب‌زده خود پرداخته، و از آنجا که با طبقه روشنفکر تماس و آشنایی کامل داشت توانسته است با دقت به روانکاوی آنها بپردازد و نشان دهد که غریب‌زده چه موجود آویخته و پا در هوایی است و با اطلاق صفت "هُرُری مذهب" بر او و تصویر کردن صحنه‌هایی از زندگی وی، تابلویی ماندگار برای نسلهای بعدی بجای گذارد تا سندی باشد از سوق دادن یک ملت، توسط روشنفکرانش، به سوی بی‌هویتی و مرگ تدریجی.

آل احمد در توصیف وضع علم و تکنولوژی وابسته در جامعه غریب‌زده خود، متأثر است که چرا مصرف‌کننده رام و سر براه ماشین هستیم، تن به تسلیم ماشینیم داده‌ایم و به استقلال و پیشرفت واقعی نمی‌اندیشیم. او در بیان ارتباط میان غریب‌زدگی و ماشین زدگی، آگاهانه فریاد می‌زند که ماشین طلسم است برای ما غریب‌دگان که خود را در ظلّ حمایتش می‌بریم و در پناهش، خود را از شر آفات دهر مصون می‌دانیم، غافل از اینکه این طلسمی است که دیگران به سینه ما

آویخته‌اند تا بترسانندمان و بدوشندمان. سپس می‌گوید: خدا عالم است که همین رعب موجب غربزدگی است یا به علت غربزدگی است که مادچار چنین رعب ناشی از حرمتی هستیم (ص ۱۲۴-۱۲۳).

او راه شکستن طلسم مزبور را در این می‌داند که باید جان دیو ماشین را در شیشه کنیم و آن را تحت اختیار و اراده خود درآوریم و توجه داشته باشیم که ماشین وسیله است نه هدف. هدف، فقر را از بین بردن است و رفاه مادی و معنوی را در دسترس همگان گذاشتن (ص ۱۱۸-۱۱۹).

فریادهای جلال که تا زنده بود پاسخ مناسبی دریافت نکرد، در انقلاب امام خمینی (علیه السلام) به بار نشست. جهان در قرن اخیر شاهد و ناظر بود که ایران به رهبری امام، طلسم قدرت آمریکا را که مظهر غرب بود، در هم شکست و به او لقب شیطان<sup>۱</sup> بزرگ داد. چون طلسم فرو شکست و ترس و رعب از میان رفت، مردم برای اثبات هویت تاریخی خویش قیام کردند. اما پس از چند سال، همان آفت غربزدگی، در برخی زمینه‌های متعفن دوباره جان گرفت و در پی راه یافتن به ریشه‌های زندگی این ملت بر آمد. اکنون بر ذمه روشنفکران حقیقی امروز است که توطئه را در نطفه خفه کنند و نگذارند که مصایب گذشته در تاریخ تکرار شود، چه:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پرشد نشاید گذاشتن به بیل

آل احمد در تحلیل جامعه غربزده

دانشگاهی که مرعوب ماشین و ماشینیزم شده، نشان می‌دهد که در چنان نظام بی‌هویتی، دانشگاه و فرهنگ نیز نمی‌تواند اهداف متعالی داشته باشد؛ بلکه هدف نهایی ایشان پروردن غربزدگانی است که خوراک آینده تشکیلات اداری باشند. پرورش متخصصان، بدون هماهنگی و برنامه‌ریزی مثبت است و به علف هرزی می‌مانند که بطور خودرو پرورش یافته باشند (ص ۱۷۷). از این رو، فارغ‌التحصیلان مهمترین مراکز دانشگاهی مثل دانشکده‌های علوم فنی هم نهایتاً تعمیر کنندگان خوبی برای مصنوعات غربی می‌شوند و دیگر نه کشفی، نه اختراعی و نه حل مشکلی برای ایشان باقی می‌ماند (ص ۱۸۱).

در دانشکده‌ها و رشته‌های علوم انسانی هم وضع بهتری حاکم نیست. آنها نیز در یک نظام کهنه‌گرا، منفعل و غیر فعال، در برابر غربزدگی جا زده‌اند و در نتیجه، اخلاق، ادب و معارف ایرانی و اسلامی روز بروز بی‌ارج‌تر و دورمانده‌تر شده است (ص ۱۸۶). جلال پرداختن استادان و محققان این رشته‌ها را به امور جزئی و پیش پا افتاده و رها کردن مسائل کلی را بدان تشبیه می‌کند که چون خانه‌ای را سیل برد یا به زلزله فرو ریخت، صاحبانش زیر آوار، دنبال لنگه دری بگردند تا جسد پوسیده‌ی عزیزی را بر روی آن به گورستان حمل کنند (ص ۱۸۶-۱۸۷).

خیل از فرنگ برگشتگان نیز گرهی از مشکلات بیکران جامعه نمی‌گشایند بلکه

خود مشکلی از مشکلات می‌شوند زیرا تنها در پی آنند که مقام و منصبی کسب کنند. ایشان به عقیده آل احمد، کم کم بصورت تفاله‌ای در می‌آیند که نه دلی سوخته دارند و نه دستی به کار؛ خصوصاً که خود و رأی خود را در برابر مشاور و مستشار غربی، که مسلط بر اوضاع است، هیچ می‌بینند و از آنجا که در کشورهای مختلف و تحت نفوذ فرهنگهای گوناگون تربیت شده‌اند، هر یک ساز جداگانه می‌زنند و در حل مسائل و مشکلات کشور، هماهنگی ندارند (ص ۱۸۸-۱۸۷). آل احمد پس از بررسی راههای فرضی که ممکن است نجات کشور را میسر سازد، نظر کسانی را مطرح می‌کند که می‌پندارند "اگر بتوانیم نسخه دومی از کشورهای غربی شویم به رستگاری رسیده‌ایم" و پاسخ می‌دهد، "بر فرض محال، اگر شدیم مانند سوئیس، سوئد، فرانسه یا آمریکا، آیا تازه دچار مشکلاتی نخواهیم شد که در غرب مدتهاست به آن رسیده‌اند؟ با این مشکلات مجدد چه خواهیم کرد؟" (ص ۱۹۷-۱۹۸). سپس با نقد آثار ادبی و هنری غربیان مانند "طاعون" آلبرکامو، نمایشنامه "کرگدن" اوژن یونسکو، فیلم "مهر هفتم" اینگمار برگمن، سرخورده‌ی غرب را از رهاوردهای ماشین و ماشینیزم و نتایج تهی شدن ایشان را از انسانیت، تحلیل کرده و نشان داده است که چگونه

(۱) فراموش نکنیم که شیطان در فرهنگ اسلامی

همان دیو و اهریمن در فرهنگ باستان و آیین مزدیسناست.

شخصیت به همراه ندارد و ما درست از همین جا باید شروع کنیم. یعنی از اینجا که متخصص با شخصیت پروریم<sup>۲۱۷</sup> (ص ۲۱۷). خداوند ما را توفیق دهد که با الهام گرفتن از تعالیم آسانی اسلام، در دانشگاه‌های خود متخصصان با شخصیت و با هویت پرورانیم، متخصصانی که از خود بیگانه نباشند و دل به بیگانه نسپارند، بلکه منجی بشریت از ورطهٔ ماشینیزم باشند.

انقلاب فرهنگی و حرکت مستمر آن پیوند دارد و از همین رو یکی از رویدادهای مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پرداختن به آن بود که از دانشگاه‌های کشور آغاز شد و در تداوم خود به سایر عرصه‌های فرهنگی جامعه راه یافت.

امروزه پس از گذشت قریب چهل سال از سخنان آل احمد، ثابت شده است که راهی که او برای نجات جامعهٔ خود نشان داده بود، راهی است برای نجات جامعهٔ بشری؛ آنجا که گفت:

«متخصصی که غربی می‌پرورد،

هنرمندان و روشنفکران غرب از عاقبت کار بشریت دست شسته‌اند و از پایان راه انسان خبر می‌دهند که دیو ماشین در آن بمب هیدروژن نهاده است (ص ۲۲۴-۲۲۷).

اینگونه مسائل که جلال و محدود روشنفکران جامعه آن روزگار منادی آن بودند مهمترین مسائل تاریخ بشریت هستند و در واقع، اصول نظام ارزشی انسان به شمار می‌روند که ضرورت دارد بر تمام ابعاد توسعه صنعتی، علمی، سیاسی و... حاکم باشند. این ضرورت با

### ادامه از صفحه ۲۰

طولانی یا تکرار جرم، وجود حالت خطرناک در او محرز است، علاوه بر مجازات اصلی سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس، به تبعید یا محرومیت از حقوق اجتماعی نیز محکوم سازد.

در خصوص مجازات تبعی جرم ترک اتفاق، با مراجعه به قانون اصلاح دو ماده و الحاق یک ماده و یک تبصره به قانون مجازات اسلامی مصوب ۷۷/۲/۲۷ می‌توان گفت: از آنجا که در ماده ۶۲ مکرر این قانون محرومیت از حقوق اجتماعی بعنوان مجازات تبعی در جرایم با مجازات حبس تعزیری بیش از ۳ سال قرار داده شده است؛ لذا جرم ترک اتفاق فاقد مجازات است.

آن، ماده ۱۰۵ قانون تعزیرات، مجازات حبس را به شلاق تبدیل کرد و میزان آن نیز بسته به نظر حاکم تا ۷۴ ضربه متغیر قرار داده شد و بالاخره در حال حاضر مجازات تارک اتفاق در ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی، سه ماه و یک‌روز تا پنج ماه حبس معین شده است.

آنچه تاکنون ذکر گردید مجازات اصلی جرم ترک اتفاق در قوانین ایران است. در مورد مجازاتهای تکمیلی، می‌توان گفت در حال حاضر با مراجعه به ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، می‌توان برای تارک اتفاق علاوه بر مجازات اصلی، مجازات تکمیلی در نظر گرفت. پس قاضی می‌تواند تارک اتفاقی را که به عللی از جمله ارتکاب جرم ترک اتفاق به مدت

خصوص زوجه گشت. پس از آن، طی تحولاتی که در قوانین به وجود آمد به ترتیب ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ و سپس ماده ۱۰۵ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ و پس از آن ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ به ضمانت اجرایی جزایی جرم ترک اتفاق اختصاص یافتند. مجازاتی که در ماده ۲۱۴ قانون مجازات عمومی سابق، برای مرتکب جرم ترک اتفاق قرار داده شده بود عبارت از حبس تأدیبی از سه ماه تا یک سال بود. ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده نیز مجازات مرتکب چنین جرمی را چه علیه زوجه و چه سایر اشخاص واجب‌النفقه، حبس جنحه‌ای از سه ماه تا یک سال قرار داده بود. پس از